

شیخ بهاء الدین ذکر باری واسطه و شوق و بیان سزده نیز چنین است اما بعضی کتب  
 نوشته چنین می باشد که وی برید شیخ و کتب الدین ابوالفتح است و وی سریدید  
 شیخ بهاء الدین ذکر باری و در کتابی که در آنجا چشمه و وی به صفتا و زیاده  
 بعضی غلط و چون کتاب کز اگر مؤلف او را در شرف المیزان و بعضی بنویسند چون کتاب  
 نه هشتاد و پنج و روح الارواح و صراط مستقیم و می فرماید یون اشعار است  
 لطیفه و سولات منظومه که شیخ محمود جیهتری از آنجا بگفته است و بنام کتاب  
 کشف و از این است یونان و بیت گویند سبب توبه وی آن بوده که روزی بشکارد  
 بیرون رفت بود آهوی پیش وی رسید خولشت که تیری فروی زنده آهوی بودی گشت  
 و گفت حیاتی تر می بینم فی خدای تعالی تر از این می معرفت و بت کافیه است نه از  
 برای این و بنمایب شد لکن طایرانها روی شعله برآورد و از هر چه داشت بیرون  
 آمد و ای حاجتی بر اینها نداشت رفت شیخ و کتب الدین آنجا رفت راضیا فرمود  
 و چون شد حضرت رسالت راضی الله علیه و سلا و جواب دیکه که تفری نه مرا  
 از میان این حاجت بیرون آور و بکار شعور کن روز دیگر شیخ و کتب الدین با ایشان  
 گفت که در میان شما سید کبک است از او بهر حسی که در دنیا از میان ایشان بود  
 آورد و در بین کنان مقامات عالی رسیده پس اجازت مراجعت بخیر از یاد براه اند  
 همه حاضر همه مرید و معتقد وی بودند و سادس عشر شوال سنه ثمان و عشت  
 و تسع و در آن روز بوقت و بر روی در صحنه هر هفتاد و بیست و یک نفر و عتد الله بن

طیار رضی الله عنهم شیخ احمدی اصحاب الدین قدس الله عنهم چنین استماع افشاده  
 که وی از جمله اصحاب شیخ احمد الدین که وفات است چنانکه این نسبت می باشد  
 و می فرماید از شعر است در غایت لطافت و عذابت و بیجاعت مستعمل و حقا و می فرماید  
 و شوی و زود و احلاوب جدیدی سنایی جام جم ناهمه و را بجای لطافت درج کرده  
 است و از آن شوق است این ابیات **شعر** او سدی شصت سال میخشد دید  
 تابی روی نیک می دید **شعر** که تار ما مجازی نیست باز در بیک این باز نیست  
 سالها چون ملک بر گشتم **شعر** ناله دار دیده و ز گشتم بر سر پای چله داشته  
 چون نه از بهر زله داشته ام **شعر** الیون در میان با دارم و بیرون خلوتی با دارم  
 کن نه پند بیال سلو من **شعر** ده تار و کس خلوت من نادار من بد و نشت بیست  
 سوره اگر ستر نیست **شعر** و وی قصیده را به حکیم سنایی را جلای نیکو گفته  
 و عبدایات آن صد و شصت خواهد بود و مفتاح آن این ابیات **شعر**  
 سر پند ما ندارد **شعر** چون توان شد ز نشت جزو طار **شعر** کاره ایکی است  
 وان یکی نشت حد در کار **شعر** همدی نیست با کویم و از **شعر** محرمی نیست تا با لیل  
 ز غرو شتم نصبت آن معشوق **شعر** در سماع ز صوفت آن زمان **شعر** بود در باغ عالم  
 گفته است **شعر** چون ز تار بکشم فال **شعر** هفتصد و نه بود و سوسه  
 که ز این نامه میایون **شعر** عقد کده بر نام آن سرور **شعر** چو سطل تمام شد  
 خسته و زبیده **شعر** قمری و قمری **شعر** قمری زان و تار **شعر** و می بخا و